

# جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد  
محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا)  
جلسه ۶۴

۱۳۹۵ / ۰۵ / ۱۸



■ بهره‌مندی ایرانیان از برکات فراوان امام موسی (علیه السلام)

■ ضرورت توسعه جشن‌های مذهبی

■ نقش بی‌بدیل حکومت در شکل‌دهی جوامع انسانی

■ تجلی توحید در قانون اساسی

■ خوشبختی در پرتو حاکمیت الهی محقق می‌شود

■ فساد بی‌نهایت طاغوت

■ چند نکته

۱. پناه بردن به خداوند از شر سلطان ستمگر

۲. وجوب تقیه در حکومت طاغوت

۳. معنای پناه بردن به خداوند

در این ایام می‌توان به برکات حضرت موسی ابن جعفر (علیه السلام) برای ایران عزیز نگاهی انداخت. ضمناً گرامی می‌داریم امامزادگان را، به‌خصوص فرزندان حضرت موسی ابن جعفر (علیه السلام) را چه در شیراز که حضرت احمد بن موسی به نام شاهچراغ شناخته می‌شوند و شیراز به نام حرم سوم اهل بیت در ایران توسط رهبر معظم نامگذاری شد، و چه در تجریش که امامزاده صالح (علیه السلام) هستند و چه در جوار حرم حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) که امامزاده حمزه قرار دارد. ان‌شاءالله بر همه‌ی شما مبارک باشد و ایران عزیز ما در سایه‌ی کرامات حضرت موسی ابن جعفر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
ردالمند

## بهره‌مندی ایرانیان از برکات فراوان امام موسی (علیه السلام)

به همه‌ی برادران و خواهران عزیز دهه‌ی کرامت را تبریک عرض می‌کنم که بحمدالله و به لطف پروردگار متعال، در چند سال اخیر، به عنوان یک دهه‌ی مملو از نور و سرور در جامعه‌ی ما شناخته می‌شود. ایام میلاد فرخنده‌ی حضرت فاطمه‌ی معصومه (سلام الله علیها) و حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) خیلی مغتنم است. این طرح، ابتکار خیلی خوب و باسلیقه‌ای بوده و هر کس مبدع آن بوده است، خدا خیرش دهد.

(علیه السلام) و برکات مستقیم حضور حضرت در جنوب و شمال و قلب و مرکز ایران، سرافراز باشد. حرکت فرزندان آن حضرت به سمت ایران بعد از حضور امام رضا (علیه السلام) در مرو، باعث شد گوشت و پوست ایرانیان با اهل بیت پیوند بخورد و عجین شود. امروزه بیشتر مردم ایران با اهل بیت پیوند نسبی و ارتباط خونی دارند. بیشتر ملت ایران از سادات و ذریه و نسل پاک حضرت زهرا (سلام الله علیها) هستند و از خاندان عصمت و طهارت محسوب می‌شوند و از این جهت به حضرت موسی ابن جعفر (علیه السلام) مدیون هستیم.

## ضرورت توسعه جشن‌های مذهبی

دهه‌ی کرامت فرصت خیلی خوبی برای تجلیل و تکریم و عرض ارادت و جشن است. جامعه‌ی ما به جشن‌های مذهبی خیلی نیازمند است؛ چراکه در این بخش کمبود داریم. بیشتر مناسبت‌های مادر ارتباط با اهل بیت، مناسبت‌های عزاداری شامل دو ماه محرّم و صفر و ایام فاطمیه است. غلبه ان‌شاءالله که برکات این نوع

در مناسبت‌های مذهبی عمدتاً با حزن و سوگواری است؛ لذا با حزن و سوگواری است؛ لذا ابتهکار دهه کرامت برای این ایام، ابتهکار خیلی خوبی است. ما فرصت‌های دیگری مثل ماه ذی‌حجه و ایام غدیر را نیز داریم که برخی بزرگواران آنجا نیز ایده‌ی دهه‌ی ولایت را دادند که آن هم خوب است. در مقابل، برخی برای توسعه‌ی عزاداری‌ها نظیر دهه‌ی محسنیه و مسلمیه ابتهکار دارند که به صلاح نیست و عوارض منفی دارد. گرچه مجلس یاد اولیاء همیشه خوب است، توسعه‌ی عزاداری‌ها کار خوبی نیست.

به شرطی که در برنامه‌ریزی‌ها ابتهکار به خرج دهیم و مراقبت باشیم که در سبک برگزاری به افراط و تفریط مبتلا نشویم. متأسفانه ما در سبک برگزاری جشن‌های مذهبی خلأ داریم. امیدواریم مؤمنین و هنرمندان اهل ابتهکار، در مشورت با اهل معنا به شیوه‌های متعادل و خردمندانه‌ی هماهنگ با طبع دین و ولایت دست یابند.

## نقش بی‌بدیل حکومت در

## شکل‌دهی جوامع انسانی

در ادامه‌ی بیان مضامین دعای هشتم صحیفه‌ی سجادیه به این بخش رسیدیم که از تسلط شیطان بر ما، به خدا پناه بردیم

و همچنین از اینکه زمانه و روزگار با ما در بیفتند. بخش سومی که از آن به خداوند پناه می‌بریم، این است: «أَوْيَتْهُمْنَا السُّلْطَانُ» یعنی ما در معرض ستم سلطان یا حاکم جائر قرار بگیریم. این محل بحث امروز ما است و همان‌طور که گفتیم این سه عامل، جنبه‌ی بیرونی دارد و قاطع یا مزاحم طریق رشد هستند و نَفْسِ سالک را در صراط می‌گیرند و موجب اسباب زحمت و تأخیر در رسیدن به مقصد می‌شوند. کلمه‌ی «يَتَهَضَّمُ» به معنای ستم است و وقتی کسی از سوی دیگری مورد ظلم قرار گیرد، از این فعل استفاده می‌شود. هم در بابت افتعال و هم در باب تفعل استفاده می‌شود. ما از اینکه مورد ظلم سلطان قرار بگیریم، به خدا پناه می‌بریم. سلطان به معنای قدرت حاکم و حاکمیت و حکومت است. زندگی اجتماعی انسان و تأسیس جامعه و حیات جمعی، طبق مبنای قرآنی، دارای اصالت است و انسان در جامعه متولد می‌شود و رشد می‌کند و سر به تیره‌ی تراب می‌برد؛ بنابراین کاملاً تحت تأثیر محیط اجتماعی است و بر دیگران اثر می‌گذارد و از آنها اثر می‌پذیرد. هر چه از عمر انسان و بشریت می‌گذرد، روابط اجتماعی از لحاظ کمی و کیفی پیچیده‌تر می‌شود و در حال پیشرفت است.

عاملی که به زندگی اجتماعی ما هویت و سامان می‌بخشد و اساساً هویت اجتماعی را تولید می‌کند و به عبارتی سازنده‌ی زمانه و روزگار است، سلطان و حاکمیت است.

جمله‌ی تکان‌دهنده‌ای از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ»؛ [۱] یعنی سلطان باعث تغییر زمانه می‌شود. تاریخ جوامع و زمانه‌ی آنها با حکومت‌هایشان معین می‌شود و

تغییر می‌کند و این تغییر ممکن است باعث پیشرفت یا سقوط شود.

اساساً آنچه تاریخ را می‌سازد و به زندگی جمعی مردم هویت

می‌بخشد، سلطان است. طبع قدرت این است که نظم اجتماعی را ایجاد کند و به زندگی مردم انتظام دهد؛ حال چه نظم درست باشد و چه نظم نادرست. حتی در روایت نظم بد را بهتر از بی‌نظمی و هرج و مرج و آنارشسیسم دانسته‌اند. اجتماع بشری با نظم و قاعده‌مند و قانون‌مند بودن است که جامعه می‌شود و در نقطه‌ی مقابل آن آنارشسیسم و هرج و مرج است که خیلی پلید است.

ویژگی قدرت در اینجا این است که تولیدگفتمان می‌کند. سلطان و نظام حاکمیت در هر جامعه و در هر سرزمین، به طور طبیعی، به یک نظام کلان



و خرده‌نظام‌های متعدد تقسیم می‌شود و این قدرت به طور منطقه‌ای و سیاسی و نظامی تقسیم می‌شود که شکل‌های گوناگون دارد. تقریباً آنچه یک سلطان را سلطان می‌کند، ترکیبی از مردم تعریف‌شده، سرزمین تعریف‌شده و قدرت حاکم است و این سه در کنار هم، یک حکومت را پدید می‌آورد.

سلطان در اینجا ترکیبی از قدرت نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و این مؤلفه‌های قدرت در کنار هم سلطان را می‌سازد.

### تجلی توحید در قانون اساسی

در فرهنگ اسلامی نیز تعبیر

سلطان را داریم و در فقه، این تعبیر کاملاً شناخته شده است. همچنین واژه امام را داریم که بر همین اساس امت به پیشوا و پیرو تقسیم می‌شود. کلمه‌ی ولیّ را نیز داریم. بر اساس جهان‌بینی توحیدی و اسلامی، حاکمیت و سلطنت فقط از آن خدای تبارک و تعالی است. جالب است که من شما را به قانون اساسی جمهوری اسلامی عزیزمان ارجاع بدهم که تنها حکومتی است که قانون اساسی آن بر اساس جهان‌بینی توحیدی نوشته شده؛ مخصوصاً بخش اول و لایتغیر آن که کاملاً بر اساس جهان‌بینی توحیدی نوشته شده است.

معمولاً ما به قانون اساسی کاری

نداریم و به آن مراجعه نمی‌کنیم؛ اراده‌ی مردم است و البته گاهی مگر آنهایی که رشته‌ی حقوق خوانده‌اند. قانون اساسی شامل حقوق و تکالیف ملت و حاکمیت است و در قانون اساسی ما آمده است که حاکمیت فقط از آن پروردگار متعال است. جهان‌بینی توحیدی نیز همین را می‌گوید که مُلک و سلطنت فقط از آن خدا است و هم در جنبه‌ی تکوین و تشریح، «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَا مُلْكَ إِلَّا لِلَّهِ» جاری و ساری است. اراده و قدرت حضرت حق نیز در اراده‌ی مردم متجلی می‌شود و در ولیّ خدا و حاکم الهی که نماد سلطان حق است، ظهور می‌کند. طبق نصوص ما آنچه نظام و قدرت را شکل می‌دهد،

اراده‌ی مردم است و البته گاهی نیز بی‌ارادگی آنها. نماد این مسئله نیز شخص امام و سلطان و ولیّ و والی است و در این منطق، سلطان می‌شود سلطان حق و عادل و امام حق و عادل که تعبیر خیلی زیبای قرآنی آن این است: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» [۲] و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم». از این آیه می‌شود فهمید جایگاه سلطان و حاکمیت الهی چقدر رفیع است. حضرت ابراهیم (علیه السلام) که خود نبی برگزیده

است، وقتی از همه‌ی آزمون‌ها سربلند بیرون آمد، امام جامعه شد. از اینجا روشن می‌شود که ولایت و سلطنت، حتماً نصب و جعل الهی می‌خواهد. این همان چیزی است که در مورد حضرت ابراهیم، حضرت محمد و حضرت علی (علیهم السلام) اتفاق افتاد. امام باید حتماً به طور مستقیم یا با واسطه، به نصب خاص یا عام، مأذون از خدای متعال باشد که نصب خاص آن در مورد ائمه و انبیا (علیهم السلام) و نصب عام در مورد فقیه عادل است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) بلافاصله درخواست می‌کنند: «وَأَمِّنْ دُرَيْتِي» [۳] یعنی آیا در نسل من هم این امامت باقی است؟ در

جواب گفته شد: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». خداوند متعال نه تأیید کرد و نه تکذیب؛ بلکه روی معیار رفت و گفت: امامت، عهد و پیمان من است و انسان ستمگر نمی‌تواند پیمان مرا بر عهده بگیرد؛ حتی اگر از نسل ابراهیم و پیغمبرزاده باشد. ظالم معنای خاصی پیدا می‌کند و بحث عصمت و عدالت از همین جا مطرح می‌شود که در فلسفه‌ی سیاسی اسلام، مباحث جدی و جذاب خود را دارد.

### خوشبختی در پرتو حاکمیت

#### الهی محقق می‌شود

درست در نقطه‌ی مقابل ولی و سلطان الهی، تعابیری نظیر

سلطان جائر، امام جائر، طاغوت، سلطان باطل و جبّار عمید در فقه و مضامین روایی و قرآن کریم موجود است. مهم‌ترین عنصری که بعد از توحید در نظام فکری الهی وجود دارد، نظام سیاسی الهی و مسئله‌ی حاکم و سلطان و امام است؛ چراکه سرنوشت‌ساز و مولد هویت است و از آن گفتمان و راهبری و خوشبختی و سعادت دنیوی و اخروی به دست می‌آید. نقطه‌ی مقابلش، بدبختی و نامرادی در زندگی دنیایی و آخرتی به همراه دارد و در حاکمیت غیر الهی فطرت انسان، غبار می‌گیرد و ارزش‌ها بر باد می‌رود. اساساً خوشبختی جمعی بشر فقط در پرتو حاکمیت ولیّ خدا تحقق می‌یابد و برای همین، مسئله‌ی حکومت در تأمین خوشبختی انسان‌ها بعد از توحید، حرف اول را می‌زند. به همین دلیل فلسفه‌ی سیاسی کاملاً مورد نظر تمام کتاب‌های آسمانی، مخصوصاً قرآن کریم است و قسمت اعظمی از فقه ما به این مسئله اختصاص دارد. اولین وظیفه‌ی مؤمنان - به‌ویژه مؤمنان کامل که به جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی ایمان آورده‌اند - عبارت است از تلاش برای تأسیس حاکمیت توحیدی و الهی که این تلاش، معمولاً قرین مبارزه با طاغوت است. از اول تا آخر زندگی اولیای خدا، این خط تلاش

برای تأسیس حکومت الهی را می‌توان مشاهده کرد. من همین‌جا توصیه می‌کنم مجموعه‌ای که از دیدگاه‌های رهبر عظیم‌الشان در مورد زندگی اهل بیت (علیهم السلام) گردآوری شده، یعنی کتاب انسان ۲۵۰ ساله را بخوانید؛ زیرا نمونه‌ی کاملی در این زمینه است. خط سیر آن هم این است که همه‌ی انبیا و ائمه (علیهم السلام) در وسط میدان مبارزه برای تشکیل حکومت و ضربه زدن به حاکمیت طاغوتی بوده‌اند. حضرت آقا آنجا بیانات بسیار شیرین و آشکاری دارند. این مطلب را یادآوری کنم که طاغوت دارای مراتب است؛ گاهی از نوع استبدادی فردی خانوادگی است، گاهی از نوع دموکراسی لیبرال و گاهی از نوع سرنیزه‌ای و کودتای نظامی است و گاهی نیز از نوع حزبی و انتخابات حزبی است که همه‌اش تحت عنوان طاغوت قرار می‌گیرد. خدای متعال کل این سیستم و جریان و نظام را با کلمه‌ی «طاغوت» مَهر زده است؛ چراکه حق حکومت ندارند. البته در نظام الهی، مردم مسئولان را انتخاب و اختیاراتی را به آنها تفویض می‌کنند.

### فساد بی‌نهایت طاغوت

اما طاغوت همه‌اش بد است، اما یک طاغوت بد و یک طاغوت بدتر داریم. طاغوت خیلی بد، استبدادی و آریستوکراسی و

اولیگارش‌ی و توتالیتری و نظامی است. طاغوت دیگر این مدلی است که یک حزب را بر حزب دیگر ترجیح می‌دهند. تمام اشکال طاغوت، از این جهت که باطل هستند و نمی‌توانند خوشبختی بشر را تأمین کنند، با هم یکسان هستند. از دل طاغوت، فساد فکری و رفتاری و نسلی و... درست می‌شود. تعبیر زیبای

قرآنی‌اش این است: «يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»؛ [۴] زراعت‌ها و چهارپایان را نابود می‌سازند». اولیای خدا در مقام مبارزه با منکرات می‌گویند باید سراغ مادر منکرات برویم و اگر آن را از بین ببریم، جامعه نجات پیدا می‌کند و مادر منکرات، طاغوت

است. درست در نقطه‌ی مقابل طاغوت، سلطان و حاکم الهی است که مادر معروف‌ها است و بزرگ‌ترین معروف، تلاش برای ایجاد چنین امر بزرگی است. هر جا قدرت باشد اما الهی نباشد، ظلم تولید می‌شود و این ظلم سعادت‌سوز است و خوشبختی فردی و جمعی انسان‌ها را به خطر می‌اندازد.

در جمع عزیز حاضر فقط چند نفر هستند که زمانه‌ی تاریک طاغوت را درک کرده‌اند. طاغوت درک‌کردنی است و توصیف‌شدنی نیست. جامعه‌ی ما الان تصویری از «يَهْضُمَنَا السُّلْطَانُ» ندارند؛ یعنی تصویری از اینکه حاکم به جای آنکه حافظ امنیت و

شخصیت مردم باشد، آنها را نابود کند. تعبیری به نقل از ملکه‌ی سبا در قرآن آمده است که: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ؛ [۵] پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند، و این‌گونه می‌کنند». شیوه پادشاهان این است که وقتی وارد جایی شوند، همه‌چیز را نابود می‌کنند و عزیزها را

من چگونه برخورد می‌کند. بعداً که شیوه‌ی سلطنت و اخلاق الهی و کریمانه سلیمان را دید، گفت که من اشتباه می‌کردم. قدرت خارج از نظم و تقوای الهی، به ظلم و ستم منجر می‌شود و از رهگذر این ظلم و ستم، استعدادها نابود و حرکت تکاملی دچار انحراف می‌شود.

استعدادهای فراوانی در طول حکومت طاغوت بر باد فنا رفته است.

الان مردم جامعه‌ی ما که امام عزیز و رهبر عظیم‌الشأن را دیده و قدرت و عظمت و آرامش آن را درک کرده‌اند، نمی‌توانند این آثار طاغوت را درک کنند؛ البته خرده‌نظام‌های ما هنوز مشکلاتی

ذلیل. اینجا روال عمومی ملوک و پادشاهان ستمگر را گفته است. گمان او این بود که اگر سلیمان هم بیاید، همین بلا را بر سرش می‌آورد؛ لذا گفت: من هدیه‌ای می‌فرستم تا ببینم او با هدیه‌ی

دارد که کم‌کم درست می‌شود. و تقیه و رازداری است. من قدرت، انسان را در معرض فساد قرار می‌دهد و طبع نظام الهی با این فساد روبه‌رو می‌شود و سعی می‌کند آنها را اصلاح کند.

ندارد، هم‌کلاسی ما بود. این آقا، عزیز‌کرده‌ی مدرسه بود و

معلم و مدیر پیش او دست به سینه بودند. کودن و کندذهن

بود، ولی نمره‌هایش همیشه ۱۹ و ۲۰ بود. من که درسم خوب

بود و زحمت می‌کشیدم و احترام معلم‌ها را هم داشتم، یک بار

به او اعتراض کردم. ناظم، مرا که در آن مدرسه به عنوان یک

دانش‌آموز اخلاقی متواضع شناخته شده بودم، به عنوان اهانت از

کلاس بیرون کشید و جلوی دفتر

### چند نکته

#### ۱. پناه بردن به خداوند از شر

#### سلطان ستمگر

۱. خود را در حصن الهی قرار دهیم و از خدا بخواهیم تا ما را از شر سلطان ظالم که نابودکننده‌ی فکر و انسانیت است، در امان بدارد.

#### ۲. وجوب تقیه در حکومت

#### طاغوت

منش مؤمن در حکومت سلطان جائر و طاغوت، فاصله گرفتن



مدرسه ایستادم. چند دقیقه بعد ناظم آمد و آن پسر ساواکی را هم آوردند. خطاب به او گفت: چه شده عزیزم؟! گفت: این آقا به من اهانت کرده است. بدون اینکه یک کلمه پرسد، با دست سنگینش محکم بر سر من کوبید و چند کلمه‌ی زشت و رکیک هم به من گفت و او را با احترام به کلاس فرستاد. سپس به من گفت: تو باید همین جا بایستی و کلاس نروی.

اما امروزه وضعیت چطور است؟ من به عنوان یک طلبه‌ی جوان معلم شده بودم و حقوق ۷-۸ هزار تومانی داشتم و فرزندم شخص اول اجرایی کشور در همین مدرسه درس می‌خواند و در همین کلاس‌ها بود. پسر رئیس‌جمهور مملکت اینجا درس می‌خواند و جالب بود که سفارش کرده بودند که ایشان باید با یک پیکان که ماشین خانوادگی رئیس‌جمهور بود، به مدرسه بیاید و محافظ هم به عنوان دفتردار و کادر مدرسه به مدرسه آمده بود تا بچه‌های دیگر احساس فرق و تفاوت نکنند. این بچه خودش باید از سر کوجه با بچه‌های دیگر وارد مدرسه می‌شد. به معلم‌ها سفارش شده بود که حق ندارید هیچ تفاوتی ایجاد کنید. من می‌دیدم که این بچه از همه باهوش‌تر و باصفا‌تر و منظم‌تر و خوش‌سلیقه‌تر

است، می‌خواستم او را بیشتر تشویق کنم، اما حق نداشتم. ما آن روزگار را هم دیده‌ایم که پسر ساواکی مدرسه، حاکم مطلق مدرسه بود و مدیر و معلم همه له شده بودند، و اینجا هم پسر شخص اول اجرایی کشور، این‌گونه به مدرسه می‌آمد. چقدر اینها خوب تربیت شده بودند و الان یکی از یکی بهتر و ما می‌توانیم به همه‌چیز رهبر عزیزمان افتخار کنیم؛ از فرزند و سبک زندگی و زهد و کفایت و فرهنگ و... سال سوم معلمی بودیم که فرزند رئیس‌جمهور کشور، فرزند رهبر کشور شد؛ متواضع‌تر و توسری‌خو تر و... بگذریم...

۳. معنای پناه بردن به خداوند نکته‌ی سوم ذیل کلمه‌ی «نَعُوذُ بِكَ» قرار می‌گیرد. پناه بردن در اینجا طراحی برای از بین بردن کانون ظلم و ستم است که الان برای جامعه‌ی ما، مبارزه با دستگاه ظلم و ستم جهانی معنا می‌دهد و برای کسانی که در جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند، معنایش حفظ کیان جمهوری اسلامی و حاکمیت الهی و رفتن به مصاف دستگاه ستم جهانی است. باید انقلابی بمانیم و روی پای خود بایستیم و اقتصاد و فرهنگمان را تقویت کنیم؛ و الاً ممکن است ستمگران جهان و دستگاه سلطه‌ی جهان، پوتین‌ظلمش را روی گردن ملت ایران بگذارد.

## منابع و مأخذ

[۱]. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۵۸.

[۲]. بقره: ۱۲۴.

[۳]. همان.

[۴]. بقره: ۲۰۵.

[۵]. نمل: ۲۴.

بنابراین «نَعُوذُ» به خودسازی و قدرشناسی از رهبری و تقویت مبانی اقتدار معنا می‌شود.

ضمناً اینجا دوران دشوار امام سجاد (علیه السلام) ذیل کلمه‌ی «نَعُوذُ بِكَ» یادآوری می‌شود که در دعای پنجم و ۲۳ صحیفه آمده که نشان‌دهنده‌ی فضای تاریک ظلم و ستم آن روزگار بوده است.

ان‌شاءالله که خدای متعال، این دعا را با این تفسیر اخیر درباره‌ی ملت ما و همه‌ی ملت‌های مظلوم جهان، مخصوصاً ملت‌های مسلمان منطقه مستجاب کند.





افوغها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰  
(۶ ماه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه  
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر